

تهیه کرده بود و دل نمی خواست جلوی او خجالت زده شوم. وقتی از سفر برگشتم و مدال را به دست برادرم دادم و اشک شوق را در چشم هایش دیدم یک نفس راحت کشیدم.

### ● کسب مدال جهانی

عیش امید وقتی تکمیل می شود که مهرماه همان سال خبر قرار گرفتنش در ترکیب تیم ملی اعزامی برای مسابقات جهانی به میزبانی کشور ارمنستان را می شنود. چند ماه بعد او به همراه تیم ملی به ارمنستان اعزام می شود. آن سال کشتی گیران ناشنوی خراسان رضوی موفق به کسب چهار مدال در مسابقات جهانی کشتی می شوند. امید هم مدال برنز رقابت ها را از آن خود می کند. به قول خودش او به موفقیتی دست پیدا می کند که در خواب شبش هم نمی دیده. به اینجای گفت و گو که می رسیم اشک توی چشم های امید حلقه می زند. و حرکت دست هایش آرام تر می شود.

### ● از شهید باهنر تا ارمنستان

محمد علی ادامه حرف برادرش را می گیرد و می گوید: زندگی ما همیشه با سختی همراه بود. ورزشکاران این گوشه شهر فرق هایی با دیگر ورزشکاران دارند. آن ها زخم هایی خورده اند که دیگران نخورده اند. رنج هایی کشیده اند که دیگران لمس نکرده اند. چه کسی فکرش را می کرد امید با وجود ضعف شنوایی که در خانواده ای ضعیف در حاشیه شهر زندگی می کرد بتواند به مسابقات جهانی ارمنستان راه پیدا کند و مدال کسب کند؟ حالا همیشه تعریف این خاطره شیرین اشک به چشم های او می آورد.

### ● آب و جاروی کوچه برای بازگشت امید

وقتی امید به خانه برمی گردد کوچه را غرق در نور و بیره های تبریک روی دیوار می بیند. دایمی والیبالیستشان، محمد علی، خانواده و همسایه ها همگی محله را برای ورود قهرمانشان آماده می کنند. خانم ها کوچه را آب و جارو کرده بودند و مرد ها ریسه های چراغ را از این سو به آن سو روی در دیوار آویزان کرده بودند. امید روز برگشتش را به یاد دارد. اینکه محله غلغله بوده و همگی با چهره هایی شادمان به استقبالش آمده بودند و او را در آغوش کشیده بودند.

### ● در نهایت چیزی عایدم نشد

امید پس از این موفقیت چند باری موفق به کسب مدال های مختلف در رده های کشوری و استانی می شود اما دو سال پیش در یکی از اردوهای تمرینی در تهران کمرش آسیب می بیند. آسیب شدید بوده و امید هم خانه نشین می شود. همین موضوع سبب سرد شدنش از کشتی می شود. مسئله دیگری که باعث دل زده شدن او شده بی مهری مسئولان به ورزشکاران مدال آور کشتی است.

توضیح می دهد: این مدت در مراسم های مختلف و به بهانه های متفاوت از او دعوت و تقدیر و تشکر شده اما تماشای چند لوح سپاس ختم شده است. او از نبود حمایت ورزشکاران این رشته می گوید: کل دوره نوجوانی و جوانی ام را برای کسب مدال و موفقیت در کشتی گذاشتم. سال هایی که می توانستم کنار برادرم کار کنم و کمک خرج خانواده باشم کشتی گرفتم. اما حالا پیشیمانم و شرمنده برادر زحمت کشم هستیم. او تمام هزینه رفت و آمدها و مسابقات را تقبل می کرد اما آن مدال جهانی در آخر دستم را نگرفت و چیزی عایدم نشد.

### ایما و اشار ه های امید و هدی

هدی همسر امید حالا یک سالی است که با او همراه شده است. داستان آشنایی آن ها یک داستان عاشقانه است. خانواده آن ها دورادور با هم آشنا بودند اما آن ها اولین بار در مراسمی که در فرهنگ سرای نصرت منطقه برای ناشنوایان برگزار شده یکدیگر را می بینند.

در برخورد اول به هم علاقه مند می شوند و بعد از مدتی هم ازدواج می کنند. زبان ارتباطی هدی و امید را حالا هیچ کس متوجه نمی شود. حتی محمد علی برادر امید که زبان اشاره ناشنوایان را بلد است. می گوید: گاهی که با زبان اشاره با هم در حال گفت و گو هستند متوجه صحبتشان نمی شوم. آن ها ایما و اشاره هایی دارند که فقط خودشان دو نفر از آن باخبرند.



### ● فیتیله پیچ کردن حریف ها

محمد علی ابتدای امر با ورود امید به این رشته مخالفت می کرده است. می گوید: من اصلا از کشتی خوشم نمی آمد. کشتی ورزشی است که زود بدن آدم را فرسوده می کند. من هم روی امید حساس بودم و دل نمی خواست آسیبی ببیند. با این حال وقتی سری به باشگاهش زدم و بازی اش را از نزدیک دیدم نظر من به کل تغییر کرد. هنوز یک ماه از رفتنش به باشگاه کشتی فرنگی در خیابان شاهین فر نمی گذشت اما در کمال ناباوری تمام حریف ها را یکی یکی فیتیله پیچ می کرد. علیرضا علیپور مربی امید گفت که امید اگر کشتی را ادامه بدهد ستاره می شود.

### ● نفس گیر ترین رقابت

از آن روز به بعد هر روز باشگاه می رود و کشتی می گیرد و تمرین می کند. هنوز سه ماه بیشتر نگذشته بوده که موفق به کسب مدال اول در مسابقات استانی می شود. پس از این موفقیت چند مدال دیگر هم کسب می کند. پس از آن چیزی نمی گذرد که به تیم کشتی ناشنوایان خراسان رضوی راه پیدا می کند. یکی از نفس گیر ترین رقابت های امید به گفته خودش، رقابت های انتخابی تیم ملی کشتی ناشنوایان بوده که با حضور ۱۳۰ کشتی گیر جوان از ۱۰ استان کشور در تهران و سال ۹۳ برگزار می شود.

### ● عهد بستم بدون مدال برنگردم

در این رقابت ها کشتی گیران تیم خراسان موفق به کسب ۴ مدال طلا، ۴ مدال نقره و ۸ مدال برنز می شوند که سهم امید یک مدال برنز کشوری بوده که تا آن روز مهم ترین مدالی بوده که کسب کرده است. امید با اشاره دست و با هیجانی خاص خاطرات شیرین آن رقابت را تعریف می کند و محمد علی همه را برای ما ترجمه می کند: در آن دوره با چند کشتی گیر ناشنوا از شهرهای دیگر مسابقه دادم. کشتی گیرانی که همگی قوی و درشت اندام بودند. رقابت سختی بود اما با خودم عهد بسته بودم که بدون مدال از این سفر برنگردم. برادرم هزینه سفرم را



### قهرمان خانواده

امید یک سال پیش ازدواج می کند و حالا در کنار همسرش زندگی خوبی دارد. محمد علی نیشان دارد و بار می برد. او هم کمک دست برادر است. گاهی بنایی می کند، گاهی جوشکاری و... که بتواند زندگی اش را خودش بگرداند. با همه این ها دل تنگ کشتی است و باطمینان می گوید کمی که به زندگی اش سر و سامان بدهد دوباره به کشتی برمی گردد. گفت و گو که تمام می شود برای گرفتن عکس به بوستانی در نزدیکی منزل محمد علی می رویم. هر چه اصرار می کنیم که محمد علی هم برای گرفتن عکس بیاید قبول نمی کند. می گوید که هر چه بوده تلاش امید بوده و او قهرمان خانواده است.

وقتی رفت مدرسه ناشنوایان و زبان اشاره را کامل تر یاد گرفت من هم ناخود آگاه تمام ایما و اشاره و حرکات دستش را بلد شدم و ارتباط من بیشتر شد. محمد علی با گفتن این جمله ها توضیح می دهد که با وجود ضعف شنوایی، امید دانش آموزش باهوشی بوده و نمرات خوبی کسب می کرده. اما او تا کلاس ششم بیشتر درس نمی خواند و وارد دنیای کار می شود تا کمک خرج خانواده باشد. به همراه برادر بنایی می کرده، جوشکاری و هر کاری که فکرش را بکنید.

### ● دایمی ام والیبالیست محله بود

محمد علی پس از مدتی به واسطه دایمی اش به ورزش والیبالیست علاقه مند می شود. محمد زمانی، دایمی او یکی از والیبالیست های بنام مشهد است که زباز تمام محله ساختمان است و کلی والیبالیست در همین محله زیر دست او پیشرفت و به مراحل بالاتر راه پیدا کرده اند. محمد علی تعریف می کند: اول علاقه ای به والیبالیست نداشتم. کم کم به عنوان تماشاگر گوشه زمین می ایستادم و بازی ها را تماشا می کردم. اینجا مسابقات محلی زیادی برگزار می شد و من در همین بازی ها تماشا کردن ها علاقه ام بیشتر شد. اولین بار که توپ والیبالیست را دست گرفتم عاشق این بازی شدم. دیگر توپ از دستم نیفتاد و حتی شب ها خواب دفاع کردن و سرویس زدن را می دیدم. شش سال زیر نظر دایمی ام والیبالیست بازی کردم و در مسابقات محلی مثل جام رمضان شرکت کردم اما کم کم به سبب کار و... از آن دور و دورتر شدم و بعد هم برای همیشه آن را کنار گذاشتم.

### ● از والیبالیست تا کشتی

امید به واسطه برادرش به ورزش علاقه مند می شود. مدتی کوتاه والیبالیست بازی می کند اما سرانجام مسیر اصلی اش را پیدا می کند. از محمد علی می خواهم که از امید بخواهد داستان علاقه مند شدنش به کشتی را برایت تعریف کند. امید با ایما و اشاره و حرکات دست شروع می کند به تعریف کردن و محمد علی هم با صبر و حوصله ای خاص همه را تعریف می کند. امید از همان کودکی دوست های زیادی در محله داشته و نگذاشته ضعف شنوایی اش ارتباط اجتماعی او را تحت تأثیر قرار بدهد. دوستانی که حالا همگی زبان اشاره او را می فهمند. یکی از دوستان امید که او هم ناشنوا و کشتی گیر بوده به او می گوید قامت مناسبی برای کشتی دارد. امید از سر کنجاوی با او همراه می شود تا کشتی گرفتن بچه ها را از نزدیک در باشگاه محل تمرینش ببیند. اما آن روز مسیر زندگی اش تغییر می کند. همان روز امید هم به میدان می آید تا به قول خودش تنی به خاک بمالد و این ورزش را امتحان کند. در همان بازی اول حریفش را فیتیله پیچ می کند و خودش را نشان می دهد. مربی باشگاه علیرضا علیپور تا بازی او را می بیند متوجه استعداد سرشار او می شود و پیشنهاد می کند که حتما این رشته را ادامه بدهد. این می شود که امید مرتضایی در سنین نوجوانی وارد مسیر اصلی زندگی اش می شود.



### کار پیدا نکردن به خاطر ناشنوایی

امید مرتضایی حالا بزرگ ترین موضوع و مسئله زندگی اش را نداشته شغلی ثابت و درآمدی حداقلی می داند. او این مشکل را یکی از مشکلات رایج ناشنوایان می داند و توضیح می دهد: در این سال ها برای پیدا کردن کار به هر جایی که مراجعه کرده، پاسخی نداده اند. تا فهمیده اند ناشنوایان همان ابتدا درخواست کارش را رد کرده اند. بنایی، باربری، جوشکاری و... او حالا هر کاری که از دستش بر بیاید انجام می دهد اما هیچ کدام از این ها کفاف زندگی جدید او را نمی دهند.